

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: آندرس پیکراس
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: علی مشرف
۱۱ اپریل ۲۰۲۵

تکامل مشترک امپریالیسم و جنگ

(۲)



بیانیه‌ای در ۲۵ بند از آندرس پیکراس، استاد دانشگاه خانومه یکم

(بازنگری و بازپرداخت تحلیل گروه Omnia sunt Communia)

(۱۷) برای جناح هژمونیک در الیگارشی سرمایه‌داری جهانی، هدف اصلی، ایجاد شکاف میان اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین بود. چراکه این دو با کنترل منطقه «هارتلند» (قلب ژئوپلیتیکی سیاره)، جهان سوسیالیستی را عملاً شکست‌ناپذیر می‌ساختند.

این طرح در سه مرحله انجام شد:

۱- احتمال قتل ستالین در سال ۱۹۵۳، از طریق عوامل پزشکی صهیونیستی، یا در غیر این صورت پاکسازی ستالینست‌ها.

۲- ترویج قدرت گرفتن نیکیتا خروشچف (با گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه) و ایجاد گسست با حزب کمونیست چین در

۳- سفر نیکسون به چین در ۱۹۷۲.

شکاف در جهان سوسیالیستی، پیروزی امپریالیسم را در جنگ جهانی سوم (یا جنگ جهانی دوم ممتد) تضمین کرد. (۱۸) با نابودی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، و بازگشت چین به موقعیت بازارمحور (هرچند تحت کنترل حزب کمونیست چین و ادغام در سرمایه‌داری جهانی)، جهان از ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۱ دوباره تک‌قطبی شد. همان‌طور که امپراتوری بریتانیا طی ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۵ یک قرن سلطه بلامنازع داشت، این بار ایالات متحده آمریکا قدرت امپریالیستی مسلط بود. اما در هر دو مورد، بخش بزرگی از هدایت ستراتیژیک این امپراتوری‌های آنگلساکسون در اختیار قدرت صهیونیستی جهانی بود، که در تمام بخش‌های کلیدی آن‌ها (و همچنین هسته‌های مرکزی ناتو) نفوذ داشت.

(۱۹) تمامی جوامع نابرابر بشری درگیر مبارزات طبقاتی هستند که از قرن نوزدهم، در سطحی جهانی به شبکه‌ای پیچیده و آشفته تبدیل شده و بنابراین غیرقابل‌پیش‌بینی است. تاریخ، توطئه‌ای بی‌نقص از سوی نخبگان حاکم نیست که بدون مشکل پیش می‌رود، بلکه میدان نبردی است که در هر لحظه، بهترین ستراتیژی پیروز می‌شود.

نظام جهانی سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده آمریکا، به سرعت دچار تزلزل شد.

در ۱۹۷۹، انقلاب مردمی ضد امپریالیستی جدیدی پدید آمد: جمهوری اسلامی ایران.

این انقلاب، در ساده‌ترین سطوح سیاسی، نوعی گسست محسوب می‌شد، اما در ابعاد تمدنی، یک تکانه بود. زیرا پایه‌های این انقلاب، مذهبی است و در مناطقی که سرمایه‌داری به‌اندازه کافی نیروهای مولد را توسعه نداده و راه‌های حل جایگزین پیشاپیش ساخته نشده‌اند، شرایط، محدودیت‌هایی را در سطح جمعی ایجاد می‌کند که نیازمند کنترل بیشتر رفتار اجتماعی است.

در چنین شرایطی، دین می‌تواند جایگزین آگاهی طبقاتی شود و تا رسیدن به مرحله‌ای از توسعه اجتماعی-اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده، به‌عنوان عامل وحدت مردمی عمل کند.

این دیانت سیاسی، خط مشی آشکارا ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی را ترسیم می‌کند، همان‌طور که در موارد لبنان، یمن و فلسطین نیز مشاهده می‌شود.

(۲۰) انقلاب اسلامی ایران بتدریج راه را برای ظهور چندقطبی‌گرایی باز کرد. جهانی که دیگر کاملاً تحت سلطه امپراتوری (تمدن) غربی نیست و هدف قدرت صهیونیستی جهانی برای استعمار کامل فلسطین و سایر مناطق غرب آسیا را ناکام گذاشت. صهیونیسم اکنون با مقاومت مستقیم روبه‌رو است.

(۲۱) پس از ۳۰ سال سلطه تک‌قطبی یانکی-صهیونیستی بر افکار عمومی، تحت نام خودخوانده «غرب»، فرآیندهای جدیدی پدیدار شدند:

بازپس‌گیری حاکمیت ملی توسط روسیه،

صنعتی‌سازی و توسعه عظیم چین تحت هدایت حزب کمونیست،

مبارزه بی‌امان محور مقاومت ضدصهیونیستی به رهبری ایران،

تحکیم جایگاه کوریای شمالی،

تداوم، هرچند با دشواری‌ها، روندهای مقاومت در کشورهای دارای گرایش سوسیالیستی (ویتنام، کوبا، لائوس)،

بقای ساختارهای ضدامپریالیستی چندقطبی در امریکای لاتین (ونزوئلا، نیکاراگوئه و تا حدی، بولیوی).

این روندها به ظهور یک جهان نوین یا جهان در حال ظهور کمک کرده‌اند که اکنون خواهان جایگاه خود است.

این امر همچنین تجلیات حاکمیتی در منطقه ساحل افریقا (مالی، نیجر و بورکینافاسو) را به همراه داشته است، در حالی که کشورهای چون هند، برزیل و افریقای جنوبی نیز، هر چند به طور مبهم، اما در این مدار قرار گرفته‌اند، کشورهای که پیش‌تر توسط امپراتوری غرب، جهان سومی شده بودند.

(۲۲) در برابر این مشکل بی‌سابقه، محور آنگلساکسون-صهیونیستی مجبور به واکنش شده است. در میان جناح‌های قدرت در امپراتوری جهانی که تاکنون هژمون بوده، دو گروه اصلی وجود دارند:

- ۱- جهانی‌گرایان مالی (که عمدتاً پیرامون حزب دموکرات آمریکا سازمان یافته‌اند).
- ۲- قاره‌گرایان امپریالیستی-مالی (که بیشتر جمهوری‌خواهان را شامل می‌شوند).

این دو جناح، تاکنون یک جنگ چندوجهی و چندبُعدی (جنگ تمام‌عیار) را علیه جهان نوظهور به پیش برده‌اند، با دو هدف اصلی:

جلوگیری از تحول تاریخی امپراتوری غربی،

سرکوب هرگونه احیای سوسیالیسم در مقیاس جهانی.

اما این جنگ تمام‌عیار که در سه دهه اخیر دوران تک‌قطبی آمریکا شدت یافته است، به شکلی متناقض، بزرگترین کابوس ژئوپولیتیک محور آنگلساکسون-صهیونیستی را محقق کرده است: ائتلاف چین و روسیه، که بر «هارتلند» اوراسیا تسلط دارد.

این امر زمانی وخیم‌تر می‌شود که ایران نیز به این ائتلاف بپیوندد، یعنی دشمن اصلی صهیونیسم.

(۲۳) همانند دوران ۱۹۸۹-۱۹۴۹، اولویت مطلق امپراتوری غربی (که اکنون در حال زوال است)، شکستن جبهه چندقطبی، به هر قیمتی می‌باشد. این همان دلیل اصلی تمام تحرکات ژئوپولیتیک آمریکا تحت رهبری ترمپ است. جناح قاره‌گرایان تولیدگرا، که با ترمپ همسو است و اکنون قدرت را در دست دارد، به این نتیجه رسیده که امکان پیروزی در جنگ جهانی چهارم علیه جبهه چندقطبی و محور مقاومت ضدصهیونیستی به‌طور هم‌زمان وجود ندارد. بنابراین، این جناح تصمیم گرفته که:

۱- به هر قیمتی اتحاد بین فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین را بشکند،

۲- در گام نخست، ایران و محور مقاومت را نابود کند،

۳- سپس، از چندین جبهه به چین حمله کند (از جمله از طریق تایوان و آبهای مجاور)،

۴- در نهایت، یک عملیات «بارباروسا ۲۰۲۰» را علیه روسیه به راه اندازد.

هر چند ترتیب این دو گام پایانی ممکن است تغییر کند، اما اولین گام قطعی، حذف ایران به‌عنوان یک نیروی متخاصم است، زیرا امپراتوری همواره ضعیف‌ترین حلقه را برای حمله انتخاب می‌کند.

در همین راستا، نابودی سوریه (آخرین دولت سکولار عربی منطقه و میراث‌دار پان‌عربیسم)، تبدیل آن به یک پایگاه جهادی، اشغال نظامی کامل آنچه از فلسطین اشغالی باقی مانده، و همچنین تهاجم بزرگ جدید به لبنان، همگی گام‌هایی ضروری در این مسیر هستند.

ایران بتازگی مذاکرات فریبکارانه‌ای را که آمریکا پیشنهاد داده بود رد کرده و واشنگتن نیز جمهوری اسلامی را به جنگ تهدید کرده است. از سوی دیگر:

حزب‌الله در لبنان، در موقعیتی بسیار حساس و در آستانه یک جنگ داخلی دیگر قرار دارد،

فلسطین با یک نسل‌کشی تمام‌عیار مواجه است،

ترمپ برای نوار غزه یک اولتیماتوم صادر کرده و پروژه یک کانال جدید تحت کنترل صهیونیستی از بحیره سرخ، همراه با اخراج فلسطینیان، را دنبال می‌کند.

باین‌حال، محور مقاومت بارها نشان داده که قادر به مقاومت و بازسازی خود از پائین است. (ایده‌پردازان نظام جهانی، این را همان «تاب‌آوری» می‌نامند، واژه‌ای که امروزه به‌کرات استفاده می‌شود تا مردم را به تحمل هرچه بیشتر وادار کنند).

(۲۴) همین مسأله، دلیل تغییر موضع امریکا در قبال اوکراین است. واشنگتن قصد دارد: زمان بخرد تا تسلیحات خود را بازآرایی کرده و نیروهایش را در منطقه نفوذ دهد، در عین حال، روسیه را وسوسه کند تا اتحاد خود با چین و ایران را رها کند، اروپا را به نیروی پیاده‌نظام خود تبدیل کند،

اتحادیه اروپا را مجبور به خرید تسلیحات امریکائی کرده و آن را یا به حاشیه برود یا به سوی خودکشی سوق دهد. در همین حین، امریکا مشغول ساخت «قلعه قاره‌ئی» در امریکای شمالی و قطب شمال است، و همچنین در حال برنامه‌ریزی برای «پاک‌سازی دشمنان داخلی» در امریکای لاتین از طریق:

سلطه کامل بر کوبا،

سرکوب و نابودی روندهای ضدامپریالیستی در ونزوئلا و نیکاراگوئه (حتی گزینه تهاجم نظامی مستقیم نیز مدنظر است).

از سوی دیگر، چین نیز برای جنگ آماده می‌شود.

جنگ تمام‌عیار یک نظام در حال زوال، ابعادی روزبه‌روز فراگیرتر و وحشتناک‌تر پیدا می‌کند:

اقتصادی، سیاسی-ایدئولوژیک، رسانه‌ئی، بیولوژیک-باکتریولوژیک، سایبری، شناختی، نظامی-شبه‌نظامی، پزشکی، ژنومیک، ماهواره‌ئی، کیمیائی، هسته‌ئی...

در برابر این روند، بیش از هر زمان دیگری، احیای سنت «صلح همراه با عزت و عدالت» که میراث جنبش کمونیستی بشری است، ضروری می‌نماید. برادری میان ملت‌ها، ضرورتی تاریخی است.

(۲۵) ماه‌های آینده، مسیر تحولات مبارزات طبقاتی در سطح جهانی را مشخص خواهند کرد.

مسأله اکنون تنها این نیست که آیا امپراتوری غربی فروخواهد پاشید یا نه، بلکه این است که آیا همراه با آن، نظام جهانی سرمایه‌داری که این امپراتوری طی پنج قرن آن را پدید آورده و حفظ کرده است نیز فروخواهد ریخت. نظامی که موجب:

برده‌داری، فقر، گرسنگی، نسل‌کشی و بی‌شمار رنج بی‌نام‌نشان شده،

میلیون‌ها مهاجرت اجباری، جنگ‌ها، غارت ملت‌ها و چپاول منابع آنان را در پی داشته است.

این که این لحظه تاریخی نادر به شکلی مؤثر به مسیر درست هدایت شود، بستگی به تمام مبارزات جهانی و ستراتیژی صحیح آن‌ها دارد.

تنها در این صورت است که می‌توان درهای جریان نیرومند دوباره‌ای از جنبش کمونیستی بشری را گشود.

انقلاب سوسیالیستی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

[۲۰۲۵ اپریل ۲۷](#)